

## تأمل

### احسان شریعتی

### تاریخ آینده رابنویسیم

● ما باید درکی از تفکر، آینده و نوشریعتی داشته باشیم. در مورد اینکه ذات تفکر چیست، فلاسفه زیادی به بحث پرداختند؛ از جمله هایدگر. تفکر برای هایدگر یک نوع تذکر است. این یک تعریف از تفکر است. اما همان‌طور که هایدگر خود تصریح کرده متفکر کسی است که مقابل متفکر بزرگ می‌ایستد و می‌اندیشد و ما باید مقابل هایدگر بایستیم و ببیندشیم. این کاری است که به‌عنوان مثال مرحوم فرید انجام نداده است. همان‌طور که مثلا طرفداران اوپیر را در ایران داشتیم، نخل‌های در ایران پدید آمد به نام طرفداران هایدگر که این نقض غرض بود چون هنوز هایدگر حتی درست ترجمه نشده است. ما می‌دانیم که پایان سده بیستم دوره سپاسا و پایان‌ها بوده است، اما اکنون در دوره سپاساها هستیم. یعنی پایان پایان‌ها، یعنی دوره پایان فراوایت‌ها. سپری شده است. امروز مقابل ما یک خرابه قرار دارد از فراوایت‌های قبلی. بنابراین در پایان این دوره سپاساها، که ما در مقابل خراب آباد قرار داریم. بحث بازسازی یا نوبازسازی یا ازسرگیری مطرح است. یعنی همه‌چیز باید بازسازی شود. این بحث در همه حوزه‌ها مطرح است. تفکر معاصر غرب هم که به نقد خویش بهتر از بقیه می‌پردازد به همین رسیده است. بنابراین تفکر آینده به معنای نزدیک آن، برخلاف تصور مرحوم آرتید که پرپروری یا پس‌فردایی را مدنظر قرار می‌دهد و آینده را خیلی دور می‌بیند، آنچه از درک شریعتی‌وار از زمان یا در تفکر دینی به قول هایدگر می‌آمد، انتظار ظهور قریب‌الوقوع است. یعنی از امکان ظهور و آینده در راه و خطری که عن‌قریب فرامی‌رسد صحبت می‌کنیم. این ناظر بر امر ناممکنی است که می‌تواند ممکن شود. مثلا در بحث دریدا دموکراسی کمبودهایی دارد که در دموکراسی در راه می‌توان این کمبودها را اصلاح کرد. به قول چه‌گوارا واقع‌بین باشیم. ناممکن را بخواهیم. تخیل همیشه نقش انقلابی دارد و در نسبت مستقیم با آینده است.



یکی از بحث‌هایی که شریعتی دارد، بحث تاریخ آینده است که می‌گوید از کتاب «جهانی بین دین و امید» الهام گرفته است. شریعتی می‌گوید همان‌طور که ما فکر می‌کنیم باید تاریخ گذشته را بنویسیم. باید تاریخ فردا را بنویسیم. این نوعی تناقض به نظر می‌رسد. ولی همان‌طور که سیمون وی به ما می‌گوید آینده چیزی به‌ ما نمی‌دهد، ما باید همه چیزمان را به آینده ببخشیم. یا برگسون می‌گوید آینده آن چیزی نیست که بر سر ما فرود خواهد آمد، بلکه آن چیزی است که ما می‌سازیم. وقتی شریعتی می‌گوید تاریخ آینده را بنویسیم، یعنی ناممکن را ممکن کنیم و آینده را بسازیم. این تفاوت نگاه پیشرویی است که روشنفکری شریعتی دارد و تفاوت اوست با بنیادگرایان که زندگی امروز را در خدمت دیروز می‌خواهند و تاریخ‌زده‌اند. منظور از بازگشت شریعتی، بازگشت به سرچشمه‌ها برای آغاز دیگر بود. ازاین‌روست که تفکر شریعتی که اقتضای زمان معاصر یعنی ازسرگیری و نوبازسازی، نسبتی خواهد داشت. این تا جایی است که ما به میراث شریعتی وفادار باشیم. برای من میراث شریعتی در یک جمله خلاصه می‌شود که زندگی مبارزه با زر و زور و تزویر و به‌ویژه این آخری است که شریعتی آن را به استعمار ترجمه کرده بود و یک مفهوم‌سازی بدیع – مذهبی از شریعتی بود. مفهوم دیگری که مربوط به این سمینار است مفهوم «نوشریعتی» است. سمپوزیوم به معنای بهم‌بودن است. ما گفتیم یک بحث درون‌پارادایمی انجام دهم. نه به این معنا که با منتقدان گفت‌وگو نکنیم که در جای خود انجام خواهد شد. بلکه منظور این است که در بین طیف کسانی که هم‌افق با شریعتی می‌اندیشند، بحث و جدل کنیم و علی‌رغم همه اختلاف‌برداشت‌ها میانگینی به جامعه بدیم که سر چه چیز بحث می‌کنیم.

موضوع سمپوزیوم، خود شریعتی نیست. میراث شریعتی به‌عنوان نقطه عودت برای آینده است؛ از سویی ما به‌عنوان نوشریعتی‌ها. شریعتی باور داشت چیزی به نام ایسم صحیح نیست و به همین دلیل شریعتیسم از نظر او بی‌معناست. خود او هم شریعتیست نبود و نمی‌خواهد ما که چنین باشیم. وقتی می‌گوییم نوشریعتی، می‌خواهیم ببینیم میراث شریعتی که چپیده آن مبارزه با زر و زور و تزویر است و بدیل آن – عرفان برابری آزادی – چه معنایی دارد. این نوشریعتی به معنای تکرار شریعتی در اکنون نیست. همچنان‌که نمی‌خواهیم از شریعتی عبور کنیم. یا اینکه بگوییم نوشریعتی مشابه نوشریعتی است؛ چنانکه در مورد نومارکسیسم گفته می‌شود که گوئی سنتی قبلا حاکم شده و اکنون نو می‌خواهد در آن ارتدوکسی تجدیدنظری کند. اما در مورد شریعتی هیچ‌گاه ارتدوکسی حاصل نشد که بشود در آن تجدیدنظر کرد. منظور این است که اینجا و اکنون در مواجهه با شریعتی و میراث فکری او، خود باشیم و خود ببیندشیم و بنا به این تفکر پرسشگری و اعتراض کنیم و پاسخ‌گوی اندیشه و کار خودمان باشیم.

بچتم را با گفته‌های خانم دکتر شریعتی شروع می‌کنم که گفتند مسئله اصلی ما زیست سنت و مدرنیته است. این اصطلاحی است که الان مد شده. در زمان شریعتی چیزی که باب بود جامعه سرمایه‌داری و فرارفتن از سرمایه‌داری بود. بعد از مدشن سنت و مدرنیته، در طول سی-چهل سالی که ما با این کلمات ور می‌رویم و جامعه و فلسفه و سایر علوم با آن کار می‌کنند باید اعلام کنم به هیچ‌جایی نرسیده‌ایم. ده‌ها کتاب و تز نوشته و ترجمه شده ولی به هیچ‌جا نرسیده‌ایم. برای اینکه اتفاقا در غرب هم به هیچ‌جا نرسیدند. در غرب هم شروع کردند از جامعه غیرسرمایه‌داری صحبت‌کردن – اتفاقا قصد چندان دفاع از سوسیالیسم نیست – آنها هم به هیچ‌جا نرسیدند. ما هم که به تقلید از آنها شروع کردیم راجع به سنت و مدرنیته صحبت‌کردن به هیچ‌جا نرسیدیم. اتفاقا به نظر من باید برگردیم به واژگان شریعتی یعنی جامعه سرمایه‌داری و جامعه غیرسرمایه‌داری.

شریعتی در این‌زمینه با زمانه خودش کاملا در سازگاری بود یعنی با کسانی که دیدگاه انتقادی داشتند. در این چهل سال وضعیت جهان به مراتب بدتر شده است. فقر بیشتر شده، فاشیسم دم در ایستاده، درست است که آن زمان استعمار از جمله در الجزایر و دیگر کشورها مستقیما دست به عمل می‌زد ولی الان تغییر صورت داده و دولت‌های به اصطلاح ملی خودشان دست به کار شده‌اند و دست به استعمار می‌زنند و وضعیت پیچیده‌تر شده است. شریعتی راهنمای ماست تا بفهمیم در طول این مدت چه شد و ما چگونه باید ببیندشیم. یکی از تغییرات هم تغییر در گفتمان و اصطلاحات و شرایطی مثل سرمایه‌داری و سوسیالیسم است. سوسیالیسم چندان مشخص نیست و باید خیلی در موردش حرف زد. یکی از دلایلی که مشخص نیست این است که راجع به آن حرفی زده نشده است. همین‌طور محکوم شده به‌خصوص در ایران. جناح نولیبرال که آقای راغفر در درخشانی مطرح کردند همه این‌واژه را گویده‌اند و محکوم و متسبب کرده‌اند به دولتی‌شدن. بنابراین ما باید مجددا درباره آن ببیندشیم و فکر کنیم و شریعتی هم راهنمای بسیار بزرگی است برای انجام این کار.

در دوران شاه دو جریان رسمی وجود داشت. جریان نخست شریعتی و آل‌احمد و نیروهای چپ در دهه سی و چهل که می‌خواستند راهی بیابند برای مشکلات ایران. این باعث شد که یک نیروی منتقد هم از بالا به وجود باید که از بازگشت به خویشتن حرف می‌زدند، امثال احسان نراقی، سیدحسین نصر و دیگران که هانزی کرین را آوردند. در بسیاری از موارد واژگان آل‌احمد و شریعتی را دزدیدند و گمان کردند مثلا که مردم به اینها اقبال نشان می‌دهند باید با این واژگان حرف بزنند. به همین علت مقایسه‌ای می‌کنم بین هانزی کرین و دکتر شریعتی.

## اندیشه



### یوسف ابادری

# شریعتی و عبور از نولیبرالیسم

از نظر شریعتی شیعه محدود به قوم یا مذهب خاصی نیست. شیعه یعنی کسی که دنبال آزادی و عدالت است. به همین علت است که نصر به شریعتی تهمت می‌زند که طرفدار چه‌گوارا بوده. اینها تهمت است به این علت که شریعتی گمان می‌کرد شیعه به دنبال آزادی و عدالت است و افرادی دیگر در جهان سواى اینکه شیعه را بشناسند یا نه زمانی که برای آزادی و عدالت قدمی برمی‌دارند در واقع دارند به شیعه کمک می‌کنند. حالا تهمت می‌زنند که شریعتی چپ‌گرایی بوده که بی‌خودی اسلام آورده نه ماجرا اصلا این نیست. احتمالا خود آقای نصر خوب می‌داند که شریعتی چه می‌گوید. آقای نصر همین الان هم دارد مغلطه می‌کند. در نظر شریعتی شیعه یعنی آزادی‌خواهی حسینی و عدالت‌خواهی علوی. بنابراین شریعتی از آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهی در همه جای جهان استقبال می‌کرد. مارکس می‌گفت پرولتاریا و شریعتی می‌گفت شیعه. او سعی می‌کرد شیعه را جووری سامان دهد و جووری تفسیر کند و جووری با آن روبه‌رو شود که در جهان به دنبال آزادی و عدالت برای همه است از فقط خود شیعه.

در مقابل هانزی کرین اعتقاد داشت که امامان ما یک مکتب پررمزوراز به ارث برده‌اند و آن را به افراد خاص و حلقه‌ای بسته می‌گویند و مهم‌تر از آن امامت در ادامه فره ایزدی شاهنشاهی است. بنای کرین بر این بود که برای اعلی‌حضرت در آن زمان وضعیتی مهیا کند که مثل زمان ساسانیان هم رئیس مملکت و هم زعیم دین باشد. این پروژه کرین بود. اینکه عوام‌الناس اصلا از حقیقت شیعه خبر ندارند، افراد خاص خبر دارند و در واقع یک جوور فره ایزدی و دوران ایران باستان کره خورده با امامت و امامت ادامه ایران باستان است. امروز نیز کسانی از جمله آقای طباطبایی ادامه‌دهنده همین راه هستند. این همان چیزی بود که شریعتی در مقابل آن ایستاد. برخلاف اعتقاد ابادری

یک مکتب پررمزوراز به ارث برده‌اند و آن را به افراد خاص و حلقه‌ای بسته می‌گویند و مهم‌تر از آن امامت در ادامه فره ایزدی شاهنشاهی است. بنای کرین بر این بود که برای اعلی‌حضرت در آن زمان وضعیتی مهیا کند که مثل زمان ساسانیان هم رئیس مملکت و هم زعیم دین باشد. این پروژه کرین بود. اینکه عوام‌الناس اصلا از حقیقت شیعه خبر ندارند، افراد خاص خبر دارند و در واقع یک جوور فره ایزدی و دوران ایران باستان کره خورده با امامت و امامت ادامه ایران باستان است. امروز نیز کسانی از جمله آقای طباطبایی ادامه‌دهنده همین راه هستند. این همان چیزی بود که شریعتی در مقابل آن ایستاد. برخلاف اعتقاد ابادری

# هاشم آقاجری: نوشریعتی و نقد بنیادگرایی

جنبش و سازمان و ایدئولوژی‌چطور؟ تا زمانی که بحران‌هایی که تصور می‌شود بنیادگرایی پاسخی برای آنها دارد وجود دارد، باید انتظار داشت بنیادگرایی به حیات خود ادامه دهد. هرچند تجربه بنیادگرایی در مقام دولت تا حدودی از رهیافت‌ها و جنبش بنیادگرا شروعبت‌زدایی می‌کند.

بنیادگرایی را نباید محدود و منحصر به یک فرقه اسلامی کنیم. بنیادگرایی یک پدیده عام و گسترده در جهان اسلام است. اگر بپذیریم انقلاب ایران به‌عنوان یک نقطه‌عطف در تاریخ قرن بیستم و تاریخ جهان اسلام آثار و پیامدهایی بر جا گذاشته شاید بتوان در چهره‌نگاری و سیر و ضرورت و منطق درونی و دینامیسم و تجربه‌ای که در این مورد آشکار شده، پدیده‌ای را تشخیص داد که بتوان آن را بسط و تعمیم داد. هم به لحاظ خودویژگی‌هایی که اسلام شیعی با سنی دارد و هم به لحاظ خودویژگی‌های سرزمینی و تاریخی، در این صورت فکر می‌کنم تجربه انقلاب و جمهوری اسلامی مورد خوبی است برای اینکه ردیابی کنیم و ایدئولوژی و جنبش و دولت‌ها را پیش‌بینی کنیم. می‌دانیم که رایه‌ها و زمینه‌های فکری انقلاب براساس یک تولید گفتگمانی اسلامی با رویکرد اصلاح دینی و روشنفکری به‌خصوص توسط دکتر شریعتی گذاشته شد.

شریعتی در دهه ۵۰ می‌خواهد پاسخی به بحران آزادی، بحران هویت و معنا بدهد و بن‌بست‌هایی مثل حاشیه‌نشینی و فقر را رفع کند که ایران در دهه ۵۰ در اثر الگوی توسعه سرمایه‌دارانه با آن مواجه شده. اما این گفتمان و جنبش، با رهبری یک روحانی به پیروزی رسید.



میل به جدایی پیدا کردند و جنگ داخلی شد. الان هم ماجرا داخل ایران همین است. مسئله فقط ذهنی و تبلیغات نیست. اقوام فکر می‌کنند یک واحد بزرگ‌تر و امن‌تری به اسم بازار جهانی وجود دارد بهتر است من به عنوان یک قوم جدا شوم و به آن بپیوندم. این کاری بود که اقلیم کردستان کرد.

وضعیت امروز ما پیچیده شده و ما باید شریعتی را بسط دهیم. آن زمان یک دولت فرانسه وجود داشت و یک دولت الجزایر. اما الان هیئت حاکمه فرانسه و الجزایر یک منفعت واحد دارند. با جهانی به مراتب پیچیده‌تر از زمان شریعتی مواجه هستیم. اگر بناست شریعتی‌وار ببیندشیم باید فکر کنیم که چه کنیم. هرچند تمام این کارها را با شریعتی نمی‌توانیم انجام دهیم و باید یک دید انتقادی به شریعتی هم داشته باشیم. اما چیزی که ایشان می‌گفت کماکان سر جای خودش است. اینکه مردم باید سرنوشت خود را به دست بگیرند و به طرف آزادی و عدالت حرکت کنند.

جریانی که در خاورمیانه رخ داد این بود که عده‌ای در مصر و غیره گفتند آیا دشمن بیرونی مهم است یا دشمن درونی؟ این تنازع ادامه یافت تا القاعده پدید آمد که هدف آنها ضربه‌زدن به دشمن دور بود. بعد از ۱۱ سپتامبر یوش به این نتیجه رسید که درگیری را از داخل کشورهای اروپایی به خاورمیانه منتقل کنند. مهم‌ترین چیزی که بعد از حمله یوش زاده شد، جنگ میان شیعه و سنی بود که غربی‌ها همین الان هم به دنبال آنند. بنابراین ما باید از این جنگ احتراز کنیم. برای این امر باید توجه کنیم که شیعه همان‌قدر که به محرومان مسلمان توجه می‌کند به محرومان تمام جهان می‌پردازد. راه‌حلی که وجود دارد همان راه‌حل شریعتی است، این است که ما باید درصدد اجرای آزادی و عدالت برای تمام محرومان از تمام اقوام باشیم. وگرنه این سناریویی که در اثر وقایع ساخته شد و تضاد شیعه و سنی را دامن زد، خواست شریعتی و نوع جهان‌بینی و اسلام مدنظر او نیست. این تضاد چیزی است که انقلاب آمریکا و اسرائیل و عربستان دنبال آن هستند و ما باید از آن اجتناب کنیم. لازمه این امر این است که به خاورمیانه به عنوان منبع سرمایه‌گذاری نگاه نکنیم. سوریه نیازمند دید شریعتی‌وار است یعنی آزادی و عدالت نه محلی برای سرمایه‌گذاری.

شریعتی در دوران جدید مظلوم‌تر شد. چون گفتمان نصر و فرید و کرین باب شد و شریعتی را به کنج راند. میان شریعتی و مخالفان او تفاوت بسیار زیاد است، ما باید به این تفاوت‌ها ببیندشیم. فاشیسم اکنون پشت در ایستاده است. در آمریکا به شکل ترامپ بیرون می‌زند. در لهستان دو هفته پیش صد هزار فاشیست به خیابان‌ها ریختند. در اروپای شرقی همین‌طور. در ایران هم به شکل ایران‌شهرگرایی ظاهر می‌شود. اینجاست که شریعتی به کار می‌آید.

## نگاه

### غلامرضا کاشی

### شریعتی و بازیابی جامعه

● وقتی مردم احساس می‌کنند تاریخ و فرهنگی وجود دارد که می‌توانند به آن رجوع کنند. در زندگی شخصی نیز احساس استواری و وحدت شخصیت می‌کنند. در نتیجه زنده‌بودن افراد وابسته به همین است و این می‌تواند پشتوانه‌ای باشد برای استواری فردی و یک زندگی خلاق. ولی حفظ این دوگانه کار آسانی نیست. یعنی اینکه هر انسان هم فردیت خود را حفظ کند و هم میخله‌اش ملو از میراث، جامعه، فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعی باشد. فرد در بدو امر برای زنده‌بودن فردی خویش نیاز دارد جامعه را به محاق بربرد. در مقابل جامعه نیز می‌تواند امکان خلاقیت‌های فردی را به صفر برساند. ما همیشه در این بستر حرکت می‌کنیم. هر امروز احساس کنیم آینده افقی نداریم با مخاطره به محاق‌رفتن جامعه روبه‌روسیم. در تنگنای بین این دو بحران نیازمند رجوع به میراث شریعتی هستیم چراکه ایران دوران مدرن اگر نهایتاً روزی توانست تجربه‌ای از احیای حیات اجتماعی در میخله فردی خود داشته باشد، وام‌دار میراث شریعتی است. بنابراین در شرایط حاضر نیازمند این میراثیم. ما در جوامع پیرامونی یا بحران دیگری نیز مواجهیم. از اینکه دنیای مدرن بر ما عارض شده و جهان امروزی از خود ما نجوشیده، دچار دوگانگی دیگری نیز هستیم و آن دوگانگی غوطه‌خوردن میان سنت و جهان جدید است. ما مرتب بین این دو جهان در نوسانیم. نقدهای کلامی، فلسفی و الگوهای مشروعیت‌سازی تلاش کرده‌اند این منزلگاه‌ها را برای ما ایجاد کنند. زندگی در منزلگاه سنت برای ما انتزاعی است. سنت برای ما عینیّت ندارد. سردمداران دوران پهلوی تلاش می‌کردند منزلگاهی برای ما در جهان جدید بسازند ولی تاریخ نشان داد این مردم در جهان جدید احساس بیگانگی می‌کنند. پس ما در پشت احساس بیگانگی وارد دنیای جدید شدیم. شریعتی در این احساس بیگانگی ظهور و بروز کرد. شریعتی متفکر بزنگاه میان این دو منزلگاه بود. او متفکری واقع‌گرا بود. اگر اندیشه شریعتی سه لایه داشته باشد این سه لایه عبارتند از: لایه مدرن، اسلام‌گرا و شیعی. بعد از انقلاب، مدعیان امروزمند این بود که خانه امنی را در درون سنت می‌سازد. امروزه برخلاف آنچه فکر می‌کردیم، مردم نه به خود اعتماد دارند و نه بهره‌مندند از یک وحدت شخصی برای زندگی خصوصی خود. بستر امروزی جامعه که شریعتی آن را فرا می‌خواند با بستر جهان سابق فرق دارد. پیش‌تر اگر سنت بود امروزه ارزش‌های جدید است که ما را فرا می‌خواند. امروزه به‌جای روایت اقتضای از شریعتی بستر یک روایت انبساطی برای شریعتی مهیاست. امروز با شریعتی می‌توانیم امکانی فراهم کنیم برای بازیابی جامعه به منزلگاه هویت فرهنگی تا قادر باشد ما را به منزله یک الگوی زنده برای وجدان‌های عام انسانی عرضه کند.

## روزنه

### هادی خانکی

### منطق و کنش گفت‌وگویی

● سؤال اصلی اینجاست در جامعه‌ای که به‌سه‌دستی با هم حرف می‌زنیم و از مهارت گفت‌وگو برخوردار نیستیم، در جامعه‌ای که سوه‌ظن و سوتفاهم درد بسیاری از مسائل را دشوار کرده و نمی‌توانیم با دیگری غیر از خود گفت‌وگو کنیم و حتی متفکران و اندیشمندان زبان به نقد و دشنام و تخطئه دیگری باز می‌کنند و اهل تفکرش از دل خویش غافلند و به درد جامعه کمتر توجه دارند، می‌توان از نمریخشی آثار علی شریعتی صحبت کرد؟ صرفاً برای دفاع از علی شریعتی اینجا جمع نشده‌ایم و به تعبیری وکیل تسخیری او نیستیم. هدف این است که بگوییم ۴۰ سال پس از او چه مسائلی داریم و آیا میراث او برای ما اندوخته‌ای داشته و دارد که با خوانش امروزی از آنها به حل مشکلات فکر کنیم؟ مؤلفه‌های گفت‌وگو در تفکر شریعتی از مهم‌ترین موضوعات برای بازخوانی گفتمان اوست. مؤلفه‌های گفت‌وگو در تفکر و تجربیات شریعتی به‌وضوح دیده می‌شود. اساساً مفهوم گفت‌وگو در فکر و سنی او موضوعیت دارد و اگر گفت‌وگو را از آثارش بگیریم دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. او حتی مکان گفت‌وگویی خود را به‌درستی انتخاب کرده مثل حسینیه ارشاد، دانشگاه ... و به تعبیری او با انتخاب مکان‌های گفت‌وگویش در رمز میان حوزه‌های مختلف می‌ایستد مثلاً حسینیه ارشاد نه صرفاً سالن سخنرانی است نه دانشگاه و نه خانه مبارزه و همه اینها هست. شریعتی مخاطبش را فرازمانی و فراطبقاتی انتخاب می‌کند و نه برای سرگرمی و دلخوشی بلکه برای آگاهی‌بخشی و تمرکززدایی گفت‌وگو می‌کند. کسی که شریعتی می‌خواند و با او جلو می‌آید اگر چیزی درونش روال پیدا کند قطعا چیز دیگری به او منتقل شده و سرگردان نمی‌ماند یعنی یکباره همه‌چیز برایش از بین نمی‌رود. منطق شریعتی با مسائل زمانه‌اش پیوند دارد. اما آیا این منطق اندیشه و گفتمان او محدود به همان دوره وجود فقر و فلاکت و بی‌طبقگی و وجود مسائل اجتماعی به گمان من ازسرگیری شریعتی و تولید نوعی گفتمان و ایدئولوژی نوشریعتی که نه‌تنها بحران هویت و کرامت را مدنظر قرار می‌دهد، بلکه امر اجتماعی و طبقاتی و مسئله فقر و نابرابری و به‌چالش‌کشیدن بنیادگرایی بازار را در دستور کار دارد. تنها گفتگمانی است که می‌تواند راهی برای برون‌رفت ایجاد کند. جنبش اصلاحات به همین دلایل ناکام ماند که راه‌حلی برای این مسائل نداشت.